

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

داکتر سها  
۲۳ نومبر ۲۰۱۷

## نقد قرآن

۳۱

### فصل ۶

#### هدایت و گمراهی در قرآن:

اگر خدای عالم عاقل عادل در جهان باشد قطعاً نسبت به مخلوقات ضعیفش مهربان و خیرخواه است و تلاش می کند که انسانها را به راه درست و نیکی و خوشبختی هدایت کند و قطعاً چنین خدائی سعی در گمراهی مردم نمی کند. در قرآن، خدا هم هادی (هدایتگر) است و هم مضل (گمراه کننده). در این فصل روشهای هدایت و روشهای گمراه کردن توسط خدای محمد را مورد بررسی قرار می دهیم.

#### روشهای هدایت در قرآن

اگر يك فرد عالم عاقل عادل بخواهد مردم را به دینی دعوت کند:

-برای اثبات پیامبری معجزه می آورد.

-دلایل علمی و عقلی آن اعتقاد را ذکر می کند.

-مردم را با زور و ترس مجبور به ایمان نمی کند.

-مجازات برای کسانی که بدون غرض ایمان نمی آورند قرار نمی دهد.

معجزه و دلیل جوهر دعوت به يك اعتقاد دینی اند. تنها از طریق معجزه است که می توان به پیامبر بودن فردی اطمینان حاصل کرد. و از طریق آوردن دلایل معتبر است که گفته های پیامبر با معجزاتش همراهی می کند.

اگر کسی معجزه حقیقی نیاورد هیچ راهی برای اثبات پیغمبر بودن او وجود ندارد و اعتقاد به او کاری نابردانه است. و اگر کسی دلایل متقن و سخنان صد در صد صحیح نگوید حتی اگر معجزه هم داشته باشد، پیامبری اش مورد قبول نیست و معجزه اش نیز غیر حقیقی است.

حال ببینیم روشهای قرآن در فراخواندن مردم به خدا و نبوت چگونه است؟

بین محمد در مکه و مدینه تفاوت اساسی وجود دارد. محمد در مکه فاقد قدرت بود بدین لحاظ برخورد ظاهری و دعوت وی با ملایمت و نرم خوئی همراه بود. اما به محضی که در مدینه پایگاه قدرت را به دست آورد شمشیر را از نیام

برکشید و از زور به عنوان عامل اساسی در پیشرفت اسلام استفاده کرد. بنابراین تفاوت عمده دعوت مکی و مدنی در استفاده از زور ظاهری است که در مکه نبود و در مدینه به عامل غالب مبدل شد.

در مورد این که اصولاً آیا دعوت به ایمان اثر بخش است یا بی اثر، در قرآن تناقض وجود دارد. در آیاتی گفته که دعوت به ایمان و انذار کفار هیچ اثری ندارد مثلاً:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶) بقره و تکرار در یس ۱۰

ترجمه: قطعاً کسانی که کفر ورزیدند چه بیم شان دهی (از عواقب سوء بی ایمانی بترسانی) چه بیم شان ندهی بر ایشان یکسان است [آنها] ایمان نمی آورند- بقره، ۶- یس ۱۰

این آیت کلی است و با آن مورد تأکید قرار گرفته است. بنابراین با قطعیت می گوید که دعوت و عدم دعوت محمد هیچ تأثیری در کفار ندارد و آنان به کفر خود باقی می مانند.

قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۱)- یونس

ترجمه: بگو بنگرید که در آسمانها و زمین چیست آیات و هشدارها گروهی را که ایمان نمی آورند سود نمی بخشد- ۱۰۱ - یونس

در مقابل:

أَقَمْنَا عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَإِنَّ لَهُ مَوْعِدَهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۷)- هود

ترجمه: آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدهی از [خویشان] او پیرو آن است و پیش از وی [نیز] کتاب موسی را هبیر و مایه رحمت بوده است [دروغ می بافد] آنان [که در جست و جوی حقیقت اند] به آن می گروند و هر کس از گروه های [مخالف] به آن کفر ورزد آتش وعده گاه اوست پس در آن تردید مکن که آن حق است [و] از جانب پروردگارت [آمده است] ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند (۱۷)

المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱)- رعد

ترجمه: این است آیات کتاب و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده حق است ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند - (۱)

لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (۶) لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۷)- یس

ترجمه: تا قومی را که پدرانشان بیم داده نشدند و در غفلت ماندند بیم دهی. (۶) آری گفته [خدا] در باره بیشترشان محقق گردیده است در نتیجه آنها نخواهند گروید- (۷)

آیات فوق و آیات متعدد دیگر نشان می دهند که انذار و دعوت به ایمان و آیات مؤثرند و حداقل بخشی از کفار ایمان می آورند. بنابراین بین این دو دسته آیات تناقض وجود دارد دسته اول می گوید کفار به هیچ عنوان با

دعوت و انذار و آیت ایمان نمی آورند در حالی که دسته دوم می گوید که بخشی از مردم ایمان می آورند.

روشهای قرآن را در دعوت به ایمان، تحت عناوین زیر می توان خلاصه کرد:

۱- عدم ارائه معجزه

۲- عدم ارائه دلایل معتبر

۳- ترس از جهنم مهمترین و شایعترین روش قرآن برای دعوت به ایمان

۴- شمشیر روش عملی قرآن برای دعوت به ایمان

۵- نوید به بهشت

۶- تخطئه و اتهام به جای استدلال

۷- نثر زیبا

۸- تلقین و تکرار

۹- قسم

۱۰- دادن مال

۱۱- خدا عده ای را خارج از اراده شان هدایت می کند.

حال به تك تك موارد فوق به طور تفصیل می پردازیم:

### ۱- عدم اراده معجزه:

تنها راه شناخت پیامبر، معجزه است وگرنه چگونه می توان پیامبر را از يك فرد شیاد جدا کرد، چنانچه در قرآن ادعا شده که عیسی و موسی هم معجزه داشتند. در قرآن به اثر معجزه در شناخت و قبول پیامبر اذعان شده است:

إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۴)- شعراء

ترجمه: اگر بخواهیم از آسمان آیه ای (نشانه ای برای پیامبری) نازل می کنیم تا کفار در مقابل آن خضوع کنند. ۴- پس اگر خدا معجزه ای از آسمان بیاورد کفار در مقابل آن خضوع می کنند و مسلمان می شوند.

در مورد ساحرانی که فرعون آورده بود که با موسی مقابله کنند، در قرآن چنین آمده است:

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۱۱۷) فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۸) فَغَلَبُوا هُنَالِكَ

وَأَنْقَلَبُوا صَاغِرِينَ (۱۱۹) وَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ (۱۲۰) قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۱)- اعراف

ترجمه: و به موسی وحی کردیم که عصایت را بینداز پس و ناگهان آنچه را به دروغ ساخته بودند فرو بلعید (۱۱۷) پس حقیقت آشکار گردید و کارهایی که می کردند باطل شد (۱۱۸) و در آنجا مغلوب و خوار گردیدند

(۱۱۹) و ساحران به سجده درافتادند (۱۲۰) گفتند به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم (۱۲۱)

بنابر این در آیات فوق تأثیر معجزه در ایمان آوردن به رسمیت شناخته شده است. پس طلب آیت (معجزه) يك نیاز عقلی و ضروری برای شناخت نبی از کذاب است. اما در قرآن در موارد متعددی از محمد معجزه خواسته شده

است و در تمامی موارد، محمد به بهانه های مختلف طفره رفته است. برای مثال:

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا (۹۰) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَجِيلٍ وَعَنْبٍ فَتَقْجِرَ الْأَنْهَارَ جَلَالًا تَفْجِيرًا

(۹۱) أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بِنَا إِلَهُ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا (۹۲) أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي

السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (۹۳)-الاسراء

ترجمه: و گفتند تا از زمین چشمه ای برای ما نجوشانی هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد (۹۰) یا برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد و آشکارا از میان آنها جویبارها روان سازی (۹۱) یا چنان که ادعا می کنی آسمان را پاره پاره بر [سر] ما فرو اندازی یا خدا و فرشتگان را در برابر آوری (۹۲) یا برای تو خانه ای از طلا باشد یا به آسمان بالا روی و به بالا رفتن تو اطمینان نخواهیم داشت تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم بگو پاک است پروردگار من آیا [من] جز بشری رسول هستم (۹۳)

محمد در جواب در خواست منطقی مردم، می گوید که من بشری بیش نیستم. پس مردم از کجا بفهمند که تو پیغمبری؟ در این آیت دو مغالطه برای اقناع ظاهری مردم آورده شده، اول این که گفته چون من بشر هستم پس شما نباید از من

انتظار معجزه داشته باشید. این استدلال در تناقض با دهها آیت دیگر قرآن است که به پیامبران پیشین (که انسان بودند) معجزه نسبت داده است. پس انسان بودن مانع معجزه آوردن نیست و انسان رسول می تواند و باید معجزه داشته باشد. ثانیاً در جواب، گفته که من بشری رسول هستم، در حقیقت استفاده از لغت رسول در پاسخ، استدلال به ضد خود محمد و به نفع درخواست کنندگان معجزه است. چون درست به همین دلیل که فردی رسول است باید معجزه داشته باشد.

همچنین در آیت زیر در مقابل درخواست معجزه توسط مردم، جواب نامعقولی داده است:

وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ نَأْتِهِمْ بَيِّنَةً مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۳۳) - ط

ترجمه: و گفتند چرا از جانب پروردگارش معجزه های برای ما نمی آورد آیا دلیل روشن آنچه در صحیفه های پیشین است برای آنان نیامده است (۱۳۳)

در مقابل درخواست معجزه توسط مردم جواب می دهد که برای پیامبران گذشته آوردیم که در کتبشان نوشته شده است! در این جواب حداقل دو نکته غیر معقول وجود دارد: اولاً بدیهی است که معجزه، برای شناخت يك پیامبر خاص است. چگونه می توانیم مثلاً از معجزات موسی بدانیم که عیسی یا محمد پیامبرند؟! این چه انتظار نابجائی است که قرآن از مردم دارد؟! ثانیاً در قرآن ادعا شده که کتب پیامبران پیشین تحریف شده و در اینجا از مردم می خواهد که به آن کتب تحریف شده رجوع کنند!! آیا این تناقضی آشکار در قرآن نیست؟! یعنی کتب گذشتگان هم معتبرند و هم نیستند. ممکن است جواب داده شود که قسمتهائی از کتب گذشتگان درست است. در جواب باید گفت که مردم از کجا بدانند که چه قسمتهائی از تورات یا انجیل دست نخورده است؟! مثلاً ما از کجا بدانیم که معجزاتی که به موسی در تورات و به عیسی در انجیل نسبت داده شده صحیح اند؟! که به موسی در آیت ۱۸۳ آل عمران در مقابل درخواست معجزه توسط مردم، جواب نامعقولی داده است:

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا أَلَا نُؤْمِنُ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِينَا بَقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۸۳) آل عمران

ترجمه: همانان (یهود) که گفتند خدا با ما پیمان بسته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا برای ما قربانی بیآورد که آتش [آسمانی] آن را [به نشانه قبول] بسوزاند بگو قطعاً پیش از من پیامبرانی بودند که دلایل آشکار را با آنچه گفتید برای شما آوردند اگر راست می گوئید پس چرا آنان را کشتید- (۱۸۳)

در این آیت سه خطای آشکار وجود دارد:

اول: ایمان نیاوردن و یا کشتن انبیاء توسط گذشتگان دلیل نمی شود که امروزیها هم ایمان نخواهند آورد.

دوم: این مجازات و توبیخ نسلهای بعدی به خاطر گناه نسلهای پیشین است، که ظالمانه است.

سوم: همان ایراد آیت قبل نیز اینجا وجود دارد. این که پیامبران پیشین معجزه داشتند که نبوت محمد را اثبات نمی کند.

همچنین در آیت ۴۸ قصص در مقابل درخواست معجزه توسط مردم، جواب نامعقولی داده است:

فَلَمَّا جَاءَهُمْ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوْتِيَ مِثْلَ مَا أُوْتِيَ مُوسَى أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوْتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ (۴۸) قصص

ترجمه: پس چون حق (قرآن) از جانب ما برایشان آمد گفتند چرا نظیر آنچه به موسی داده شد به او داده نشده است آیا به آنچه قبلاً به موسی داده شد کفر نورزیدند گفتند دو ساحرانند (موسی و هارون) که با هم ساخته اند و گفتند ما همه را منکریم (۴۸)

مفهوم آیت این است که چون ما برای موسی معجزه فرستادیم و مردم آنزمان ایمان نیاوردند برای شما هم نمی فرستیم .  
 اولاً: این آیت با چندین آیت دیگر قرآن در تضاد است. چون در آیت 4 شعراء (که در بالا آمد) تأثیر معجزه پذیرفته شده است و در خود قرآن هم در آیات ۱۲۰ اعراف، ۴۶ شعراء و ۷۰ طه آمده است که ساحران در مقابل معجزه موسی (اژدها) ایمان آوردند و در آیت ۲۸ غافر آمده که مردی از آل فرعون ایمان آورده و در آیت ۱۱ تحریم آمده است که همسر فرعون نیز ایمان آورده و همچنین بنی اسرائیل نیز به موسی ایمان آوردند. بنابراین این معجزه در قبول پیامبران اثر داشته است و با این بهانه نمی توان از مردم انتظار داشت که بدون معجزه، محمد را به عنوان پیامبر قبول کنند. ثانیاً: چگونه می توان مردم ۱۶۰۰ سال بعد از موسی (مردم زمان پیامبر) را به گناه مردم زمان موسی از معجزه محروم کرد. آیا این مردم نمی توانند در مقابل خدا حجت بیاورند که اگر برای ما معجزه آورده بودی ایمان می آوردیم؟ و اصلاً راهی به غیر از معجزه برای قبول پیامبر وجود ندارد.

همچنین در آیت ۱۰۹ انعام در مقابل در خواست معجزه توسط مردم، جواب نامعقولی داده است:  
 وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا فَلَنْ نَكْفُرَهُمْ بِمَا جَاءَتْهُمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ (۱۰۹)  
**انعام**

ترجمه: و با سخت ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند که اگر معجزه ای برای آنان بیاید حتماً بدان ایمان می آورند بگو معجزات تنها در نزد خداست و شما چه می دانید که اگر [معجزه هم] بیاید باز ایمان نمی آورند (۱۰۹)  
 این آیت دو اشکال اساسی دارد. اولاً با خود قرآن در تضاد است چون همانطور که در ذیل آیت قبل اشاره کردیم؛ قرآن تأثیر معجزه در ایمان آوردن را قبول دارد. ولی در این آیت می گوید تأثیر ندارد. ثانیاً: وقتی برای مردم معجزه آورده نشود مجازات آنان در قیامت ظالمانه است. مردم قسم می خورند که اگر معجزه بیاوری ما ایمان می آوریم. پاسخ منطقی در مقابل این درخواست، ارائه معجزه است. حال اگر ایمان نیاورند دلیلی برای مجازات آنان به دست می آید. به علاوه چنانچه قبلاً اشاره کردیم معجزه تنها راه اثبات نبوت است. و اگر فردی ادعای پیامبری کند و معجزه نداشته باشد انسان عاقل نباید پیامبری او را بپذیرد. اگر قرآن از خدا بود خدا این موضوع منطقی ساده را می فهمید و اینقدر از آوردن معجزه طفره نمی رفت. بنابراین قرآن ساخته محمد است و هیچ انسانی از جمله محمد قادر به ایجاد معجزه نیست. بنابراین طبیعی است که در مقابل درخواست معجزه مردم مرتباً طفره برود.

فاجعه بارتر از آیت فوق، آیت بعد از آنست. بوقت کنید:

وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَىٰ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۱۰) **انعام**

ترجمه: و دلها و دیدگانشان را وارونه می کنیم [در نتیجه به آیات ما ایمان نمی آورند] چنان که نخستین بار به آن ایمان نیاوردند و آنان را رها می کنیم تا در طغیانشان سرگردان بمانند (۱۱۰)

مفهوم این آیت اینست که اگر هم معجزه بیاوریم ما قدرت فهم و فکر را از آنان می گیریم تا نتوانند ایمان بیاورند همانطور که در اولین بار (قبل از معجزه) ایمان نیاوردند. حیرت نمی کنید!! ببین خدائی که محمد ارائه کرده تا چه حد غیر معقول و ظالم است. معجزه که لازمه نبوت است نمی آورد و از مردم عاقل انتظار ایمان آوردن دارد. تازه می گوید اگر هم معجزه بیاورم نمی گذارم ایمان بیاورید و بعد هم در آتش سوزان جاودانه شما را کباب می کنم. راحت بگو این خدای دروغین محمد، سادیسم آزار دارد.  
 همچنین در آیات زیر در مقابل درخواست معجزه بهانه های واهی می آورد:

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بَعْدَابٍ أَلَيْمٍ (۳۲) وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَعْجِرُونَ (۳۳) وَمَا لَهُمْ إِلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يُصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۴) انعام

ترجمه: و هنگامی را که گفتند خدایا اگر این [کتاب] همان حق از جانب توست پس بر ما از آسمان سنگهایی بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور (۳۲) و تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می کنند خدا عذاب کننده ایشان نخواهد بود (۳۳) چرا خدا عذابشان نکند با این که آنان از مسجد الحرام باز می دارند در حالی که ایشان سرپرست آن نباشند چرا که سرپرست آن جز پرهیزگاران نیستند ولی بیشتر شان نمی دانند (۳۴)

آیت ۳۴ نشانگر آنست که طرف خطاب این سه آیت کفار قریش اند. خوب دقت کنید کفار مورد خطاب به قدری در مورد دروغ بودن ادعای پیغمبری محمد اطمینان داشتند که از او می خواهند اگر راست می گویی بر ما سنگ یا عذاب بباران. اگر محمد يك مورد چنین می کرد گردن همه کفار در مقابل او خاضع می شد. اما در جواب دو بهانه بی ارزش می آورد. اول این که تا تو (محمد) در میان آنان هستی عذاب نازل نمی شود! مگر پیامبران قبلی (مثلاً قوم عاد و ثمود و لوط) در میان قومشان نبودند که معذب شدند این که کاری ندارد اگر واقعاً محمد پیامبر بود خدا می توانست در هنگام عذاب کفار او را عذاب نکند، مثل عاد و ثمود، و یا او را از شهر خارج کند مثل قوم لوط. بنابراین بهانه اول واقعاً واهی است. اما بهانه دوم اینست که تا در میان قوم کسانی هستند که استغفار می کنند خدا آنان را عذاب نمی کند. اینهم بهانه نامعقولی است چون برای خدا که کاری ندارد که آن افراد اهل استغفار را عذاب نکند یا آنان را همراه با محمد از شهر خارج کند چنانچه در مورد قوم لوط و نوح چنین کرد. نکته قابل تأمل دیگر اینست که تقاضای نزول سنگ یا عذاب توسط عده ای از بزرگان قریش مطرح شده و نه همگان و خدا می توانست همان عده یا بعضی از آنان را عذاب کند تا دیگران و شکاکان به محمد ایمان بیاورند. طفره رفتن محمد از آوردن معجزه دلیل واضحی بر پیامبر نبودن اوست. چون انسان عادی که نمی تواند معجزه کند اما تنها راه شناخت پیامبر معجزه است. لازم به ذکر است که در کتب سیره، معجزه هائی به محمد نسبت داده اند ولی تمام آنها مردود است چون با قرآن سازگاری ندارد. اینها و بسیاری امور دیگر توسط مؤمنان عاشق به محمد نسبت داده شده است مثل هزاران معجزه ای که شیعیان به امامان نسبت می دهند و هزاران معجزه ای که مسیحیان به عیسی و مریم و قدیسیان نسبت می دهند.

قرآن هیچ معجزه ای به جز قرآن را به محمد نسبت نداده است و همانطور که در آیات بالا دیدید هرگاه از محمد معجزه خواسته می شد او طفره می رفت. اگر محمد معجزه داشت آن را ارائه می کرد و پاسخ دندان شکنی به کفار طالب معجزه می داد. اما این که با دلایل ضعیف سعی کرده که معجزه نیاوردنش را توجیه کند نشانگر ناتوانی محمد از آوردن معجزه است.

ادامه دارد